



ویژه نامه دهه اول محرم (۱)

ترسیمی از ولادت تا شهادت امام حسین (ع)

شکوه ولادت

ولادتش به مدینه بود، سوم شعبان سال چهارم هجرت. از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده اند که گفت: چون حسین (ع) به دنیا آمد، او را پیش حضرت رسول (ص) بردم. رسول وی را در کنار خود نهاد و بانگ اذان در گوش راستش گفت و اقامه در گوش چپ و رو به امیرالمؤمنین نمود و فرمود: «چه نام کرده ای وی را؟» علی (ع) فرمود: «من در نامگذاری وی بر رسول (ص) سبقت نگیرم. رسول (ص) فرمود: «من نیز از خدای عزوجل سبقت نگیرم. جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد؛ حق تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که او را به نام پسر هارون کن. گفت: «پسر هارون را چه نام بود؟» گفت: «شَبِیر». پیامبر (ص) گفت: «زبان من عربی است». جبرئیل گفت: «حُسَین نام کن».

از ابن عباس روایت است که چون زمان ولادت حسین (ع) رسید، حق تعالی به «رضوان» که خازن بهشت است فرمود که: «بهشت را بیارای که محمد (ص) را فرزندی به دنیا می‌آید و مالک دوزخ را فرمود که آتش را فرو نشان و در بهشت «حوری» هست که نامش «لعبا» است- از جمله حوریان بهشت نیکوتر است و او را هفتاد هزار کنیزک است- فرمود که پیش فاطمه برو و انیس وی باش و کمک کار وی باش و جبرئیل را فرمود که با هزارگروه از فرشته به نزدیک محمد (ص) برو و به او تهنیت بگو. جبرئیل رو به حضرت رسول (ص) آورد. در وقت فرود آمدن به فرشته‌ای رسید که نام وی «صلصائل» بود- و در روایت دیگر «دردائیل»- که حق تعالی بر او خشم گرفته بود و از صف فرشتگان رانده، به سبب اندیشه‌ای که به خاطرش درآمده بود. آن فرشته چون جبرئیل را بدید با چندین فوج از ملائکه که تسبیح و تهلیل کنان می‌رفتند، گفت: چه حادثه است، مگر قیامت برخاسته است؟ گفت: نه، محمد (ص) را فرزندی به دنیا می‌آید. حق تعالی ما را فرمود تا برویم و وی را تهنیت گوئیم از برای کرامتش. گفت: «ای جبرئیل؛ به محمد (ص) از طرف من سلام برسان و از وی درخواست کن تا از برای من شفاعت کند تا حق تعالی از من خشنود گردد». گفت: «درخواستت را می‌گویم» و خداوند از وی درگذشت. سپس جبرئیل به جزیره‌ای رسید. در آن جزیره، فرشته‌ای را دید نام او «فطرس» بود، پر و بالش سوخته که خداوند به او کاری فرموده و او در آن کار تأخیری کرده بود، آتش پر و بالش را سوزانده بود، هفتصد سال در آن جزیره افتاده بود و خدای را عبادت می‌کرد، به گفت: «کجا می‌روی؟» به او خبر را داد و گفت: «می‌توانی مرا با خود ببری، شاید که رسول خدا (ص) مرا شفاعت کند». جبرئیل وی را با خود برد و پیش حضرت رسول (ص) آورد. لعبا با آن کنیزکان پیش فاطمه رفتند و بر وی سلام کردند و انیس وی بودند تا وقت سحر که حسین (ع) به دنیا آمد. لعبا وی را در حریری پیچید که از بهشت آورده بود و پیش رسول (ص) فرستاد. رسول (ص) حسین (ع) را بوسید. جبرئیل، سلام حق تعالی را رساند و تهنیتش گفت و تعزیتش داد. اشک از چشمان رسول (ص) جاری گشت و فرمود: «آیا از امت من کسی وی را بکشد؟» گفت: «آری، جماعتی از بدبختان». رسول (ص) فرمود: «من از ایشان بیزارم و خدای نیز از ایشان بیزار است». پس جبرئیل گفت: «یا رسول الله! پیش فاطمه برو و سلام حق تعالی را برسان و سلام من را هم برسان و تهنیتش و تعزیتش نیز بده». رسول (ص) نزد فاطمه رفت و سلام حق تعالی را به وی رسانید و نیز سلام جبرئیل را و به او تهنیت و تعزیت گفت، و چون تعزیت گفت، فاطمه (س) و لعبا و کنیزکان همه بگریستند. فاطمه گفت: «ای پدر؛ از جبرئیل بپرس که وی را در کودکی شهید خواهند کرد یا در وقتی که بزرگ شود؟» فرمود: «وی را شهید نکنند تا وقتی که از صلب او امامی به وجود آید که پدر امامان و معصومان و حجت خدای در زمین باشد».

سپس جبرئیل حال «فطرس» را بازگو کرد. رسول (ص) گفت: «ای فطرس، حسین (ع) را لمس کن. «فطرس» حسین (ع) را لمس کرد. حق تعالی بال‌هایش را به او بخشید. جبرئیل پیغام «درذائیل» را هم بازگو کرد. رسول (ص) هر دو دست حسین (ع) را گرفت و گفت: «خداوندا! اگر این مولود نزد تو قدر و منزلتی دارد، از «درذائیل» خشنود شو». خداوند دعای پیامبر (ص) را اجابت نمود و مقام وی را از صف فرشتگان به وی بخشید. جبرئیل گفت: «یا رسول الله! چون حسین (ع) را شهید کنند، آن فرشته فرود آید، و خود را در خون وی غلطاند و بر سر تربت وی باشد و بگرید تا روز قیامت»^۱.

«امام حسین (ع) در مکتب پیامبر اکرم (ص)»

امام حسین (ع) حدود شش سال و چند ماه از دوران حیات نورانی رسول خدا (ص) را درک کردند و در این مدت همواره از توجهات و محبت‌های بی‌دریغ آن حضرت برخوردار بودند و اولین درس‌های زندگی و ارزش‌مندترین فضیلت‌های اخلاقی را از پیامبر اکرم (ص) آموختند. عالی‌ترین و صمیمانه‌ترین رابطه معنوی و ملکوتی بین پیامبر (ص) و امام حسین (ع) را می‌توان در این سخن نورانی رسول خدا (ص) دید که آن حضرت فرمودند:

«حسین از من است و من از حسینم»^۲

«امام حسین (ع) در عهد حکومت پدر»

در طول دوره حکومت علی (ع) که حدود چهار سال و نه ماه دوام یافت، آن حضرت با انواع حوادث تلخ روبرو شد که وقوع سه جنگ داخلی بزرگ یعنی جمل، صفین و نهروان از جمله آنهاست. امام حسین (ع) در تمام این حوادث در صف اول یاران پدر بودند و برای برطرف ساختن مشکلات سیاسی، اجتماعی و نظامی دولت نوپای علوی تلاش می‌کردند؛ برای مثال در آغاز جنگ صفین وقتی سپاه معاویه شریعه فرات را به تصرف خود درآورد و مانع دست‌یابی لشکریان علی (ع) به آب شد، سپاهیان آن حضرت در چندین نوبت برای گشودن آب به سپاهیان معاویه حمله کردند، ولی موفق به این کار نشدند. امام حسین (ع) چون آثار اندوه را در چهره پدر دید، همراه عده‌ای از سواران به سپاه معاویه حمله کرد و شریعه فرات را از تصرف آنها خارج و غبار از چهره پدر برطرف ساخت.^۳

«امام حسین در دوره امامت امام حسن (ع)»

امام حسن مجتبی (ع) پس از شهادت علی (ع) در سال چهارم هجری، به مدت ده سال امامت کردند. در طول این دوران امام حسین (ع) همانند یاری مخلص و سربازی وفادار از آن حضرت پیروی می‌کردند و در تمام پیش‌آمدها در کنار برادر بودند. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «امام حسین (ع) برای احترام و تجلیل منزلت برادرش امام حسن (ع)، حتی در راه رفتن هرگز جلوتر از آن حضرت راه نرفت و در سخن گفتن بر او پیشی نگرفت»^۴.

بِأَنَّكَ أَهْلُ

السَّلَامِ عَلَى الْحُسَيْنِ
وَعَلَى آلِهِ
وَعَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ
وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

وَالْحُسَيْنِ

۱. حسن بن حسین شیعی سبزواری، راحة الارواح، تصحيح: محمد سپهری، صص ۱۴۷-۱۴۹.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۳. نفائس الاخبار، ص ۴۱۸.

۴. ارشاد مفید، ص ۳۵۵.